



دل من!

هر که را خواستی تماشا کن

هر زندگی ای را خواستی بر انداز کن

هر صاحب پرستیژی را که دلت خواست زیر نظر بگیر، چه "پرنسس" چه "جنتلمن" البته یادت باشد آنها را وقتی که در مقابل اذهان نیستند تماشا کنی...

همه شان از جایی به بعد در زندگی، "آرامش" را از دست می دهند
دیگر خود را به آب و آتش می زنند تا دوباره قرار و "آرامش" پیدا کنند ولی
محال است، نمی شود که نمی شود که نمی شود

استثنا هم ندارد، همه ی انسانها به این "بی قراری" خواهند رسید
چرا؟

زیرا!

از یک جایی به بعد فقط و فقط آرامش با "ایمان" بدست می آید
هر که را که دیدی آرامشی دارد و ایمان نه! بدان قبل از تمام شدن فرصتش
است، او هم در وقت خودش "آرامش" را از دست خواهد داد و دیگر نخواهد
آرام شد مگر با یک "بودنی جدید" که آن بودنی است "ایمانی"

دل من!

هر که را که فکر کنی دیده ام، تماشایش کرده ام، مطالعه اش کرده ام، با او چای
و قهوه خورده ام و گپ زده ام؛

حتی مشاهیر و چهره های هنری (سلبریتی ها) که بسیاری از مردم "حسرت"
جای آنان بودن را می خورند!

حتی مسئولین و کارگزارانی که گاهی حقوق یک ماه خدمتشان! برابر است با
حقوق یک سال متوسطین جامعه!

حتی برخی علمای دین! گاه نویسنده، گاه پژوهشگر، گاه مدرس، گاه معلم،

گاه با عمامه سفید، گاه با عمامه سیاه، گاه نماینده مجلس! گاه در بدرِ موگرینی!
گاه رئیس! گاه پُرکار، گاه بیکار!

گاه جهادی، گاه سخنران، گاه مداح، گاه فعال مجازی، گاه اینستاگرامی!
گاه تولید کننده! گاه اهل لایو با خانوم فلانی!

حتی برخی قاریان قرآن! که قرآن قرائت کردن را به سان دمبل و هارتلی فرض
کردند که با آن زور! می زنند و "خودشان" را نشان می دهند، تازه اگر وسط
زور آزمایی نفس نکشند امتیازشان بیشتر است!

راستی حضرت رسالت کدام سوره را با یک نفس خواندند و در آخر همه ی
مخاطبین جیغ بنفش کشیدند و از جای پرت شدند بالا!
روزگاری شده دل من...

فقرا را فراوان دیده ام، همچنین ممولان را هم به وفور
کارفرما دیده ام، کارگر نیز

اصلاح طلب دیده ام، اصولگرا نیز

با ریش دیده ام، بدون ریش نیز

پاسدار دیده ام، پاس ندار نیز

ورزشکار دیده ام، تنبل و الاف نیز

کز کرده در قم دیده ام، مسافر پرواز تهران به رُم نیز

هیئتی دیده ام، قهوه خانه ای نیز

مرد مسجد دیده ام، مرد میکده نیز

دانشجو دیده ام، طلبه نیز

بی اولاد دیده ام، اولاد دار نیز، خیلی اولاد دار نیز

پراید سوار دیده ام، پرادو سوار نیز

ژست های عالمانه، عارفانه، فیلسوفانه، فقیهانه، ادیبانه، شاعرانه، روشنفکرانه،

متحجرانه، خارجانه، داخلانه، همه را فراوان دیده ام

مدرک دار دیده ام، دیپلم دار، لیسانس دار، فوق لیسانس دار، دکتری دار،

دو دکتری دار، سه دکتری دار!

تازه به دوران رسیده دیده ام، خیلی تازه به دوران رسیده هم دیده ام

با یقه ی بسته دیده ام، با یقه ی باز دیده ام، بدون یقه هم دیده ام

اما "توجه" که کردم دیدم "وجه مشترک" همه شان نداشتن "آرامش" است،

شاید به کسی نگویند، اما به من گفته اند، از من کمک خواسته اند، گمشده ای

داشتند که آن "آرامش" بود...

دل من

هر قدر خواستی تحقیق کن، اما بدان؛

جز انسان "مؤمن" به آرامش دست پیدا نخواهد کرد

دقیقا از همان جا که آرامش "نخست" می رود، گاه آغازِ بودنی جدید است،

گاه "تولدِ اختیاری" یا همان "تولدِ دوم"

همان انسان قبلی دیگر رنگ آرامش را نخواهد دید، "بودنی نو" نیاز است تنها "خانواده های مؤمن" آرام و خوشبخت اند و هر چه می گذرد "خوشبخت تر" می شوند نه خسته تر و کلافه تر و ناامید تر و سیاه تر و معترض تر و غرغرو تر و پریشان تر...

راستی دل من، اگر کسی به تو گفت من مؤمنم اما آرامش ندارم! باور نکن، او تنها "افعال دینی" دارد نه اینکه قبل از افعال، صاحب "افکار دینی" شده باشد و با "تحقیق و تفکر و تعقل" خدا و دینش را انتخاب کرده باشد هر که به خداوند "ایمان" دارد خوشبخت است و تنها "مؤمنین" خوشبخت اند خیلی ها "علم" به خداوند دارند اما "ایمان" نه...

"علم" فقط و فقط "آدرس" است

هیچ کس با "آدرس" در دست داشتن به مقصد نمی رسد، آدرس را باید "رفت"، حرکت کرد، سفر کرد...

"علم" حظّ عقل است و "ایمان" حظّ قلب، "آرامش" هم از حالات قلب است، جای دیگر یافت نمی شود. قلبی که حظّی از حقیقت نبرده آرامش ندارد...

"لن یلج ملکوت السماوات من لم یولد مرتین؛ به ملکوت آسمانها دست نیابد مگر آن کسی که دوبار متولد می شود. حضرت مسیح علیه السلام"

